

جروت و مردانگی و از کوهی را بسوی بیستم فرستاد تا آنکه بزرگه رفیع شهادت رسید و بهایه حد او شهادت علی کرد و در شهادت
 در سکا بنویسید و است و بر دست در صفان الهی در پوست و خرد و ج سعید و عمیر **عبد الله الملاحی** وهو بوجز تر
 اول باجر تد علمت سعد و حتی مدح الی لادی العیسیء لبث بخرج و لیر نزل یقاتل حتی نزلت مسلم الضیاء ی و
 عبد الله الجلی و بعد از و عمیر بن عبد الله عقی از برای بهادت هم بیرون نهاد مردان و بهی که کارزار آورد و رجه خوانی می نمود
 و اول رجه او این است و پیوسته شوق بهاد و کارزار با این قوم بخار بود بسیاری از آن کافران از عمره حیات بیرون نمود
 تا آنکه بنیبت مسلم بن عقی و عبد الله کلی سرحد و بر و ضرر صون ستافت و دولت جا دید یافت شجره در من عبد الله مسلم
 بن مویجه و هو بوجز تر قاتل قتال شد پید ا بعد از آن مسلم بن عوسجه که از ابا هرز نامد و علما و بزرگان اصحاب سید
 شهید بود بعزم شهادت پیدا رسید ان سعادت گذشت و قتال و جنگ بسیار کرد و که بی از آن که بختان **عبد الله بن محمد** فرستاد و در
 مردانگی داد قال المفسر و صاحب المناقب و بوز نافع بن هلال الجلی و کان یقاتل تحت **عبد الله بن محمد** ابو جحر اما
 بن هلال الجلی اما علی و دینه دین النبی فیما الیه فراحم بن حریت فقال انا علی دین عثمان فقال
 له نافع انت علی و بن الشطان فحمل علیه نافع فقتله شیخ سفید عید الهمید و صاحب کتاب مناقب جان فرموده اند
 و نافع بن هلال کلی بشوق شهادت رو بیدان سعادت با نهایت جرئت و شجاعت آورد و قتال و جاد شدید میکرد و در حین
 میخواند که من فرزند هلال کلی ام من بر دین علی ام و دین علی دین نبی است پس مرا حرم بن حریت برای مقابله او بیرون آمد
 پس گفت که من بر دین عثمان بسنم پس نافع در جواب او گفت که تو بر دین شیطان هستی و عله که و دقتل آورد و جعی کثیر
 از آن منافقان بجا که بلاکت انداخت و هر که در مقابله او بی آمد و اصل چشم میساخت و ضاح عو **عبد الله بن محمد** ج بالکس
 با حقی اند درن هر قتی قتلون تقاتلون ذرسان اهل المصر و اهل البضا یرو و فوما مستمیر و الا یس
 و کما احد الا قتلوه علی علیهم و الله لو لم تر سوهم الا باججا ، لا لقتامو هم پس عمر بن حجاج بن شکران
 خود نغزه زد که ای نادانان و احمقان ابا سید اینداز که قتال نکنید قتال شیطان اهل کوفه و دیران مردمان بصره را و قتی
 که در شجاعت و دلیری شهره افاق اند از شما کسی بیاند و این بیرون نماند به فک کراتان به بر طلب دوره

قتلیم اینها را ساخت بجا سوگند کرده اند از بهر شما که سنگ بر آینه شما ایشان تراقت سلسه و ظفر سپاسید فقال عمر
 بن عبد الرازي ما رأيت فارسا تسل فالناس من بعرض عليهم ان لا ينابوا من هم رجل من هم و ما
 لو خرجتم اليهم و حل انما لا تو اعليكم صبا و ذنبا و ذنبا لعمرونا الحجاج من اصحاب الحسين فقال يا اهل
 الكوفة الزموا طاعتكم و حبا عنكم و لا تقاتلوا في قتل من مرق من الفير و خالف الامام پس عمر
 بن ساین رای ایستند و گفت مصیبت همین است که نومیگوی پس در لشکر خود مردمان را انداخته تا آنکه از بر سر
 مبارزه بیرون میسر که فو متوجه لشکر قبل آن امام جیل شوند و گفت اگر یک یک برون ایشان خواهید رفت شمان بشو
 آن امام عالیقدر کار برایتان تک فو بند کرد و عمر و بن حجاج از اصحاب با و فا حضرت سید شهید اقرب شد و گفت ای اهل
 کوفه در اطاعت امیر خود شکست قدم باشید و از جماعت خود جدا نشوید و شبیه نکنید در قتل کسی که از دین دور شده باشد
 و مخالفت امام عزیر باشد **فقال الحسن بن علی الحجاج اعلى عرض الناس الحن مرق من الفير**
و انتم شتم عليه و الله لتعلن آباء المارقين الذین هم هو اولی الصلای التا پس حضرت امام حسین علیه
السلام که ای سپهر حجاج آیا بر قتل من مردم را راعب و بر آن نخواستی پستی با من از دین دور شده ام و شما بر دین ثابت و استوار
مسند بجا سوگند بر آینه شما میدارند که کدام دور شوند از این و ایمان است و که ام کس سزاوارتر از برای دخول جهم و
عذاب و عقاب الهی است ثم حمل عمر و بن الحجاج فی میمنه من نحو القراة فا صطم بوا ساعه و انظر
عمر و اصحابه و القطعت الخیرة فاذا مسلمین عوجه الاسدي م صرع تعشی الیه الحسین
و به مرق فقال رحمتك الله يا مسلم فمنهم من قطع حبه و منهم من ينظر و ما بدلوا سدا بلا
**بعد از آن عمر بن حجاج در میمنه لشکر سعادت از فرزند خیر البشر از جانب فرات حمله کرد پس ساعتی جنگ و قتال پیش
 واقع ساختند و عمر و اصحاب علیهم اللعن و العذاب سرگشته و گنارده بودند و عیار به طرفت پس ایکه مسلمین را
 قتل الیه منی ما با خاک غلطان تا دستند پس حضرت امام حسین علیه السلام بسوی او رفت و هنوز سقی لزییات باقی بود
 پس حضرت فرمود که در حرم گنبد عباس تو ای مسلم پس بعضی از ایشان شرمیت سعادت از جام شهادت نوشیدید**

بعضی ایشان استغفار وقت سوگواری میکنند و دین خود را ببدل فرزند و بر ایمان در تقاضای و غم از دست خود ثابت قدم میمانند
 درین منہ سبب بن مظاهر فقال عز علی مصرعک یا مسلمة بشریة الجنة فقال له مسلمة فک
 ضعیفا لشرک الله لجنین فقال له لعل انعم الی فی اثرک من ساعی هذاه فی الاثرک حیت ان
 یوم الی اکل ما اهتمک ففان مسلمة فانی اوصیت بهذا و اشار الی الحسین عم مقاتل و وفه حتی موت
 و فی ایام الالتمتک ثم ماتت عینا بعد ان میب بن بر مراد رفت و گفت در شورا است ای مسلمه دیدن تو برین
 تجارت باد تر از پیشف غیر شربت پس با او از صیغف از و گفت لثارت و بد خدا ترا بجز پس سبب گفت که اگر میدانستم
 که بر آینه من عقب تو بین زودی غیر بر رسم هر آینه در دست میدانستم که در صیت کنی از من با مو رانی و همانیکه فرموده است
 پس مسلم گفت که تر بنده من و صیت میکنم ترا با ما حننه و در دست ان بزرگ و اشاره بسوی حضرت امام حسین علیه السلام نمود
 پس جنگ و جاد کن پس جیب که ت که بر تید احسان و دست نهادی تو بر من بعد ان در طرفت لیسر سبب
 روضه رضوان شادانت دولت جاوید ثواب با نند طالب محمدی و صاحب جارایه له یا
 سید امی یابن عویصاه فنادی العجاوب ابن سعد سمع من قتلنا مسلمة بن عویصه محمد بن
 محمد الله کفیه کفاهم مسلم که همراه او بودند هر دو شیوان را که در سیرین است با انای من و انوس است ان ابن عویصه
 لشکران ابن سعد بر بناد با غار از فوج و مذکره مذکره مسلم بن عویصه را تنی ساجیم ثم حمل من فی الجوسین
 فی المبره یقینوا له رطبا عسوه و اولهم اصحاب الحسین قتال الاشدیدا و اخطاب خیلهم حقل و امام
 اثنان و ثلثون فاما سافلای یحسین علی ما یه من جیل اهل الکوفه الا کشفوه هم که ازان شمر
 بد کرد و سیر و شکر سعادت اثر آن فرزند خیر البشر و کذب بجز ساقی کوثر خط آورد پس اصحاب حضرت و پیش بریدند و نیزه
 بازی نمودند و دلاوران شکر کحت بجز حیدر صدر و ششی عازبه که فرزند حاج باب خیر از لشکران عمرید اخته کتف و منفی
 شدید پرواخته و جماعتی را ازان سادقان روانه درک اسفل ناز ساختند و سواران لشکران امام عا بیفند
 که از سستی و در نظر پیش بودند بر شکر سقادت اثر حمزه میگردند و هر جا بنی که رود و دروغا بشمشیر تر بار خود آتش فشا

در چهره من بسجده ای زدند و از منافقان میدان را خالی میکردند فلما رای ذلك عمر بن قیس وهو علی الكوفة
 بنام آن نبرد بسجده اما قوی ما بلقی جلی منذ الیوم من هبله العدة الیسیرة العت الیهم الرجال والیما
 قد عامر بن سجد بالخصین بن نفیر فی خمسمائة من الامات پس برگاه غزه بن قیس که سر کرده سواران کردند
 در اتمام بود عالی را برین سوال مشاهد نمود بسوی عسر سپر پیغام فرستاد که آیا نمی افتی که میرسد سواران ما از اول
 این روز تا پنوقت ازین اشخاص قیل بسوی ایشان بیادگان و تیر اندازان را بفرست تا ایشان را از دور تیر باران کنند
 و کار ایشان را تمام نمایند عسر به اختر حسین بن نبر ملعون طلبید و بعد با نصیر تیر اندازان متوجه لشکر قیل آن امام حیل
 کرد اینها فاقبلوا حتی دلو من نحس و اصحابه فوشقوهم فالبل فلدیلتوا ان عفر و احیوا لهم و حواریها
 و ارجلوه و قاملوه هم حتی انتصف النها و اشتد القتال و لم یقلدوا ان یاتوه هم الا من جانب
 واحد لا جنایع ایتها هم و تقارب بعضها من بعض پس آنها را بشکر سعادت اثر آن فرزند خیر العشر
 آوردند چون از خدمت امام حسین علیه السلام و اصحاب کرام عالمها فراموش کردند همه یکبارگی تیرهای شقیقه
 از زمان نفاق انداختند در اندک زمانی اسپه های لشکر فرزند ساسانی کوش را می کردند و پیاکان بگردید
 و سواران را پیاده ساختند و جنگ قتال آنها پر جوشید تا دوپه رسید جنگ در حال شدید واقع گردید و چون نیمه
 حرم محترم بیکه که متصل بودند از یک جانب بیشتر نمیتوانست آورد فارسل عمر بن سجد از حال بقوه صندها
 عن ايمانهم و شمانهم بسطوا الهم و اخذ الثلثة و لا یبده من اصحاب الحسین م
 پیشد دن علیی لرجل اعرض و یسهب یرمونه من قریب و امر عوبه ففتنه نه فقال ابن سعد
 بر بنام پیاکان فرستاد حکم کرد که سر اوقات عصمت را از یاد آورند و صندهای حرم محترم را از راهت و چپ کشند
 آن لشکر قیل آن امام حیل را از هر طرف ترغ نمایند چون متوجه ان حرمت و همیشه نشدند و چهار اصحاب
 امام حسین علیه السلام بزدی که متوجه نهب و غارت حرم ائمه سالت میشدند میگرددند و از میان چنهار در آمده
 است تیر خودی سپه منم بر خاک در خون می انداختند پس همین پنج سماعتی را از ایشان بگنم فرستاد بعد از شاهده

این حال عسر بر کوه حکم کرد که آتش در جنبهای حرم رسالت زنده بماند **قتال الحسین** و دعوی حضرت قوه فاعلانه
 اذ اخلوا ذلك ليظنوا بالبكم تكا **صبا عليه السلام** و الا يقاتلوا لهم الا من تولى
 واحد وجاءه شه رفا اصحابه حمل زهیر القین ده فی عشره رجال من اصحاب الحسین
 فکشفهم عن البسوت وقتلوا ابا غدره الا الضیالی من اصحاب شمر پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود
 که بگذارید که انس بچینها زنده که هر آینه ایشان چون چنین کند راه ایشان از آن جانب مسدود میشود و کسی بطرف شما
 ازان سوئی که ز پس چنان شد که حضرت سید الشهدا فرمود و آن قوم اشترافچاد در جنگ و کارزار فرزند عیدر که از یکطرف
 مشغول بودند و اصحاب قلیل آن امام جلیل داد و مژگنی سید او بود و جهاد می نمودند و شمر با اخترا اصحاب خود و سعادت اشرا آن
 فرزند عیدر صفت را آورد پس ز میرین قین رحم الله بعد ملاوران از اصحاب حضرت بر و صلوات پس آنها را از آن کرد خیمه و درخت
 و جماعتی را بر خاک پکاک انداختند و با غدره صبا ی طعون را که از اصحاب شمر علیها لعن و لعن اب بوده تهاج کردند و دیگر شایسته
 فرار یافتند شمره جان بسد است برنده و کسان القبل سین فا اصحابه علیه السلام لکمال قتلهم و لا یسئلون
 فی اصحاب عمر لکن یقسموا اشتد الفصال والحجم و اکثر الفتل و الجراح فی اصحاب الی عبد الله علیه السلام
 الی ان ذالت الشمس من اصحاب سعادت بک حضرت سید عابد عاصم ال عبا یک نفر که بدرجه شهادت بر رسید
 بسبب نهایت اینها تمیز میکردید و از جنود عمر مر و دوده و صد گس که در اصل جسم میشدند بسبب باری آنها بسج نمی نمود جنگ
 و قتال شد یکشت و بر دوش کربا بچگه در میسوت و از اصحاب قلیل آن امام جلیل جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و کپودی
 بمرح و زخمی گردیدند تا ز دال اصحاب و در پیر گذشت فلما رای ذلك ابو تمامه الصید اومی قال للحسین
 یا ابا عبد الله نضی لفضک الفداء هو لاء اقر بوا منک ولا والله تقتل حتی اقتل و ذلك ما حب ان
 الفی الله بانی و قد صلیب هذه الصلوة فرفع الحسین علیه السلام راسه الی السماء و قال ذکرنا الصلوة
 جعلک الله من المصلین لغیر هذا اول وقتها پس برگاه ابو تمامه صیدادی چون ایحال را بدین سوال شنید
 از حضرت امام حسین علیه السلام گفت که ای ابا عبد الله طمتمند است و با دشمن مخالف بتو نزم بکیت نشنم بجنا سو کند میخویم

جان خود را انداخته گم و بخواهم که ملاقات کنم بهر دو کار خود را در حال جنگ این بار غلبه اید و دریاوت با شتم پس حضرت سید باحسان
 بنی نضر و فرمود که نماز را پس بیا و ما او را بیخ خدا شرا از نماز گذارند کان کرد اند بی این اول وقت نماز ظهر است قال نعم سلوهم
 ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال حصین ابن عمر انهما لا تقبل نقان حبیب ابن مطع هر لا یصل الصلوة
 نعمت من ابن رسول الله و تقبل منك ما خا یحمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب نضرب حبه
 فرسه بالثقیف فشب به الفرس و وقع عنه الحصین فاستوحشه اصحابه فاستنقلوه فرمود که
 شما این کافران سوال کنید که حرب را موقوف کنند و اینقدر صفت دهند که ما نماز را بجا آوریم پس حصین ابن زید طعون گفت که
 بر آید نماز شما مقبول نیست پس حبیب ابن مطع هر گفت ای عذار مکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز جو خوشای
 ناکار مقبولست بن نیر در خیمه شد و بر حبیب حمل کرد و حبیب نیز بر و حمل نمود و شمشیری بر روی اسپ او زد پس اسپش بر
 برکت ایستاد و طعون بر زمین افتاد و حبیب خواست که او را بقتل آورد اصحاب او بر و هجوم کردند و آن یمن بیرون بردند
 فقال الحصین علیه السلام لیهیر بن قین و سعید بن عبد الله تقد ما امامی حتی اصلی الظم نقد ما
 امامه فی خوف من خلف معه من اصحابه ثم صلی بهم صلوات الخوف فوصل الی الحصین علیه السلام
 سه مرتقه سعید بن عبد الله الحنفی امام الحصین علیه السلام و وقف بغینه بنفسه فاستنقل
 لهم یومونه بالبل کلّ احد الحنین علیه السلام یسنا و شمالا قام ینید به پس حضرت امام
 علیه السلام از پیر بن قین و سعید ابن عبد الله فرمود که پیش روی ما با شنید و ایشانرا نگذارید که از من قریب شوند تا من
 نماز ظهر را ادا کنم پس آن هر دو بزرگواران با نصف کسانیکه از اصحاب آنحضرت الوقت باقی بودند رو بسپاه و سپاه نمود
 پس حضرت سید الشهدا علیه الصلوة و الثن با بقیه اصحاب خود نماز جماعت بعنوان نماز خوف ادا کرد پس تیری از شکر
 مخالف با آنحضرت علیه السلام و القیت ربه سعید بن عبد الله حنفی پیش آنحضرت آمد و ایستاد و آنحضرت فرمود
 و خود را سپر ساخت و هر تیری انقوم نساق از کان نفاق بسوی آن امام افاق می انداختند بر خود می گرفت و بجان
 خرید و هر قدر که حضرت راست کرد و حبیب میل میفرمودند آن سعادت مند پیش آنحضرت می ایستاد و نماز احوال و لا

تخطی سقطالی لارض وهو يقول الاعمى لهم عن عا و لعه و الا انا قتلته التدمر
عنى و ابلغه ما لقت من اله الخراج ثانی اءدت من لك قسرة و انهدا نهدان ثمانین بر حمة اذنه
فوجد به ثلثة عشر سهما سون سابه من مراب التسیوف و اطمح الحیح بس الیجانی خود کنده نمر
دندنی پس شهادت آنکه از بسیاری زخم تیر و نیزه بر زمین افتاد و میگفت خداوند لعنت کن ایشان زانما نزلت
ماد شود من اوند اسلام را چه خود برسان و اورا اعلام نا آنچه از اتم باشم آنها یا فتم پس بر آینه من یار نبی فرزندان
پیمبر تو کردم بعد اوان بدرجه رفیع شهادت رسید و روح پر فتوحش لبان سدره المنتهی اشیا که کزید پس سیزده
تیر در بدن او یانته سه سوای جرحتهای کثیره و نیزه و قبل وصلی الحسین علیه السلام و اصحابه فریاد
بالایما لانهم لدا قالوا ثم خرج عبد الرحمن بن عبد الله بن زینار هو لقیهم اما بن عبد الله
من ال یزن دین حسید و حسن اضربوه ضرب نقی صلی الیهمین الی الجوز ط لک الفوز
عند المؤمن ثم حمل فقاتل حتی قتل و بعضی گفته اند که آن کافران حضرت را فرصت نماز جماعت ندادند و هر
اصحاب حضرت جدا شده نماز کردند بعد ازان عبد المرمن بن عبد الله بن زینار یا بعبر که مردانگی گذاشت و میگفت که
من فرزند عبد الله از اولاد بنی هاشم دین من بر دین حسین و حسن است بیستم شمارا مثل ضربت جوانان من میدوام
باین رستگاری را توشا بدو امین و مالک خود بعد ازان حمل بر قوم جفا کار نمود و مقاتله دگاز کرد تا بدرجه شهادت
رسید و قال السید فخرج عمر بن قرطه الی انصاری فاستاذن الحسین علیه السلام فاذن له
فقاتل قتال للمتقاتین الی الخراج و بالغ فی حمله من سبطان السما و حتی صد جمعا کثیرا
من حزب بن زیاد و جمع بن سیداد و جهاد و سید مرتضی علیه الرحمه گفته پس عمر بن قرطه انصاری آمد
حضرت امام حسین علیه السلام دستوری خواست چون از آنحضرت اجازت بنویافت قدم ببیان کار زد که گذشت
و مثل جنگ مشتاقان جزا و اهرازان بدیشان جنگ کرد و در خدمت شاه ارض و سما سی و دو شش بسیار
بکار برد تا آنکه جماعتی کثیر را از گروه بن زیاد بقتل آورد و در میان جاود رسد اربع کرد و کان لایاتی

الى الحسين ، سهمز لا انقا بميلة ولا سيفه لا تلقاه بجهنم فلم يكن يصل الى الحسين
 عليه السلام وهو حتى اتحن بالجراح فالتفت الى الحسين وقال يا بن رسول الله اذنته
 قال نعم انتق اصابني من الجنة فاقترع رسول الله صني السلام ورا علمه آتي في الاثون فقاتل حتى
 قتل ده و حال آن بود که تیری بجانب امام عالی مقام نمی آمد مگر او با دست خود میگرفت و شیشری متوجه آنحضرت نمیکرد
 مگر از ایشان میخورد پس کز تیری با آنحضرت نرسید چون زخمی بسیار کردید و حالت خود متغیر دید بجانب حضرت امام حسین
 علیه السلام رو کرد و گفت یا بن رسول الله ای فدای بجهد خود کردم حضرت فرمود که بی و تو در بهشت پیش روی من
 خواهی بود اکنون رسول خدا از من سلام برسان و اعلام نما که من اینک از پس پرسم پس آن سعادت مندیم
 جانی که داشت چباد که گران آنکه درجه شهادت رسید و از شایه و مکاره دنیوی خود را با صلوات کشید ثم
 خون مولی البری الذی الیها های و کان اسود فقال له الحسين عم انت فی اذن منی فاما تعبتنا طلبا
 للعافية فلا تبشیر بطریقنا فقال یا بن رسول الله انانی الرجاء الحسين فصاعك و فی سنده
 لکم و اقدان ریحی لمنن دان حسی للثیم و لونی لا اسود فنفس علی با الجنة قطیب ریحی و شرف
 حسی و بیض و حمی لا والله لا افاء فک حتی یلثظ هذا الامر الا اسود مع دما یکم پس چون از او کرد
 بودزه غفاری رضی الله عنه که غلام سیاهی بود بخدمت آنحضرت آمد در حضرت جواد طلبید پس حضرت فرمود که من ترا
 حضرت میدهم که برگردی زیرا که تو همراه مانده آمده بودی مگر از برای طلب عاقبت و آرام پس بسلام و در وقتا ر نشو بسبب
 برای ناپس آن سعادت مدوین که دریا بن رسول الله من در نعمت در خاک اسپهای شمارای میسیدم و برخان و برخان
 نعمت شما پرورش یافتم و در خدمت شما بر قامت گذرانیدم و در وقت ریح و بلا شمارا محمد دل کرد اعم و بعد
 بگذاسو کند بر آینه بوی من بر حسب من تبا و ابوی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش
 و حسب من تبا و روی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش و حسب من شریف و روی من
 سفید شود نه بگذاسو کند بر شما جدا میشوم تا چون سیاه من با خونهای طیب شما مخلوط و مزوج گردد و در شرم بر د

تحتل سقلا الى لاهض وهو يقول الاعمى لعن عامه ونصود الالهي بر انا لثقله الهدي
عني وابلغه ما لقت من اله الخرج ناني اهدت من لك قصرة لا ضحلة نيبان شمس بوحمة الله
فوجد به ثلثة عشر سهما سون سابه من صرب السيوف وطمع الالحاح پس الرجاي خود كانه نخر
وقد في پس نهاده تا انچه از بسياري زخم تهرديزه بر زمين افتاد و بگفت خداوند لعنت كن ايشان ز امانه لعنت
عاد شود من اوند اسلام بر ايم چه نوبه رسان و اورا اعلام نا آنچه از ايم باشم ز تهايا فتم ليس بر آينه من ياربي فرزندان
بمير تو كردم بعد آذان بر وجه ريفع شهادت رسيد در روح پرفتوحش نشان سدره المنتهى ايشانه كنه پيس ميرده
تير در بدن اديانته سه سوای جرحتهای كشيده نيزه و قبل وصلی الحسين عليه السلام واصحابه فرآيد
بالا بعاء لانهم لم اقالوا ثم خرج عبد الرحمن بن عبد الله بن زياد وهو يقول انا بن عبد الله
من آل يزيد دين علي دين حسين وحسن اضربكم ضرب نبي صلي اليهم اراحي من ذلك الغزو
عند الموتى ثم جعل مقاتل حتى قتل وبعضى كفته انه كان كافران حضرت را فرست نماز جماعت ندادند چه
اصحاب حضرت جبرائيل ناز كردند بعد آذان عبد الرحمن بن عبد الله بن زياد يا بعر كه مردانكي كه انت و بگفت كه
من فرزند عبد الله از اولاد بن بن حسين و حسن است يترنم شمارا مثل ضربت جوانان بن سيد ايم
باين رستگاري را نژادش بد ايم و مالك خود بعد آذان حمد بر قوم جفا كار نمود و مقاتله و كارزار كرد تا بدرجه شهادت
رسيد و قال السيد فخرج عمرو بن قرطه الانصاري فاستاذن الحسين عليه السلام فاذا
فقاتل قتال المشركين الى اخر اع و بالغ في حمله من سلطان الشام حتى قتل جمعا كثيرا
من حزب بن يزيد و جمع بين سبل ادرجهاد و سيد مرتضى عليه الرحمة بفسر عمرو بن قسطل انصاري آمد
حضرت امام حسين عليه السلام دستوري خواست چون از آنحضرت اجازت بزيافت قدم ببيان كارزار كرد
و مثل جنگ مشتاقان خرد و اجر از ان بد كيشان جنگ كرد و در خدمت شاه مدینه ساسی در كشتن بسيار
بكار برد تا انچه جماعتی كشي را از كرده بن زيار بقتل آورد و در بيان جبار و سيد ادرج كرد و كان لا ياتي

الى الحسين ع سهرا لا ابقاه مبيدا ولا سيفا لا تلقاه بمهنة فلم يكن يصل الى الحسين
 عليه السلام وهو حتى استن بالجراح فالتفت الى الحسين وقال يا بن رسول الله ارضت
 قال نعم انت اعمى في الجنة فاترعه رسول الله صلى الله عليه وآله في الاثر فقاتل حتى
 قتل ده وقال ابن بود که تیری بجانب امام عالی مقام نمی آمد مگر او را بدست خود میگرفت و شمشیری متوجه آنحضرت نمیکرد
 مگر آنرا بجان میخورد پس کزندی با آنحضرت نرسید چون زخمی بسیار کردید و حالت خود متغیر دید بجانب حضرت امام حسین
 علیه السلام رو کرد و گفت یا بن رسول الله ایادفا بوجه خود کردم حضرت فرمود که بی و تو در بهشت پیش روی من
 خواهی بود اکنون رسول خدا از من سلام بپران و اعلام فنا که من اینک از پس میرسم پس آن سعادت مندیم
 جانی که داشتت جهاد کردی آنرا بجز شهادت رسید و از شهادت و مکاره دنیوی خود را با حل نجات کشید شمر
 خون مولی الی دنی الغفاری و کان اسود فقال له الحسين ع انت فی اذن منی فاستغنا طلبنا
 للعافية فلا تبسلی بطریقنا فقال یا بن رسول الله انا فی الرجاء الحسين فضا عکرم فی سدا لا اخل
 لکم و اقلعان ریحی لمنقن دان حسبی للئیم و لونی لا اسود فنفس علی با الجنة قطب ریحی و یشرق
 حسبی و یبيض و جمی لا والله لا افانک حتی یختلط هذا الامر الا اسود مع دما یکم پس چون آزاد کرد
 بودزه غفاری رضی الله عنه که غلام سیاهی بود که دست آنحضرت آمد و حضرت جهاد طلبید پس حضرت فرمود که من ترا
 حضرت میدهم که برگردی زیره که تو همراه ماند آمده بودی مگر از برای طلب عاقبت و آرام پس بتلو و گرفتار نشو بسبب
 بهای ناپس آن سعادت مدون کرد یا بن رسول الله من در خدمت در خاک سپاهي شمارا می یسیدم و برغان و برغان
 لغت شما پرورش یافتم و در خدمت شما بر فاقیت گذرانیدم و در وقت ریح دبل شمارا اخذ دل کرد انم و جد شوم
 بکذا سوکنه بر آینه بوی من بر حسب من تباہ دردی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش
 و حسب من تباہ دردی من سیاه است پس هوای بهشت بر من بگذرد پس بوی من خوش و حسب من شریف دردی من
 سفید شود نه بکذا سوکنه بر شما جدا میشوم تا چون سیاه من با خونهای طیب شما مخلوط و مزوج گردد و شمرید

للقتال وهو ينشد ويقول كيف ضرب الأسيود بالسيف من بابي محمد محمد أدبته
 بالسيف واليد ارجوه الجنة يوم المور دنم خاتل حتى قتل فوقف عليه الحسين عليه السلام وقال
 اللهم مضى وجهه وطيب روجه واحشره مع الابراء وعرف بينه وبين محمد وال تحمل بعد ان مروان
 بقا اعدا شقانت در جزواتي ميگردد و ميگفت چو مني مر بشير شير بار غلام حشبي را در حاليك حمايت كنده فرزندان
 سفيزه محمد مصطفي مر با مشد دفع ميگردد آن بزرگواران شمر شمار از زبان دوست با بيد پشت غير بر پشت در روز قيا
 بعد از آن جوار و گاه مرار كه زمان شهيد شده بعد از شهادت او حضرت بر سر او آمد و گفت خدا و نذاري او را سفيد گردان
 و او را با سب بكاران محشور زديان او محمد وال محمد بسدای سند ز و روى عن الباقى عن على بن الحسين عليهم
 السلام ان الساسنة والاحضرون العرلة ويدفنون القتلى فوجدوا حوفا بعد عشرة ايام
 يفوح منه رائحة المسك واصنوان الله عليه و از حضرت امام باقر از حضرت امام زين العابدين عليهم السلام
 منقول است كه بر اين مردوم القيد كه بود كه كرامت عا فرميشدند و شهيدان را دفن مي نمودند و بعد از ده روز نقش چون را دريا
 و بد عاى آن امام شافع بوى مسك از وسايل بود شمر بوزن عمر بن خطاب له الصيد اوى فقال للحسين يا
 ابا عبد الله قد هممت ان الحق با صلي اربك و كوهت ان اختلف و راك و راجد اصرا هلك
 قتلا فقال له الحسين تقدم فاذا الاحقور بلنبع عرساعة فتقدم من قاتل حتى قتل قال و جاء خطبه
 بن امير السامى فوقف بين يدي الحسين عليه السلام لقيه السها مردا لوماح و الشيوف و
 دخله بعد از آن عمرو بن خالد بعدادي بخدمت حضرت براي دستوري جواد آقاي پس از حضرت امام حسين عليه السلام
 گفت كه عزم معصم كرده ام كه با صحاب حد ملحق شوم و شر اعدا را از تو دور نمايم و مكرده ميدانم كه پس با شير و نرا تنها در
 نرغده اعدا به جيم و اهدايت و اقادب تو بر خاک و خون غلطان باشندي پس حضرت عبيد السلام و ائمت فرمود كه برو پس بر
 ماينز در عيدين ساعت توفيق ميشوم پس آن سعادت مند جان كرامي در كف نهاد و بعد از تقابل بسيار شهيداي ابرار
 پيوست پس خطبه بن سعد شامي آمده سپردار در ميثم روي امام اجير اليترو و تيرد نيزه و شمشير آن كافر را

یاقین و سینه خود بخیزند حضرت نگاه داشت و اخذینا دی یا قوم انی احاب عنکم مثل یوم
 الاخراب مثل ذالقبور نوح و ناد ثم دعا الذین من قبلهم و ما الله بیرید ظلما للعباد یا قوم
 انی احاب عنکم مثل یوم التناد و یوم یوتون مد تبرین لکم من الله من عاصم یا قوم لا تفتلوا حبنا
 فیسکتکم الله بعد اب و قد احاب من افتری فنهضوا الیه یشتمونه و اصحابه و باد از بیت یحیی
 چند را که سوسن ال فرعون با قوم فرعون گفته بودند میگفت یعنی ای قوم من مینترسم بر شما مثل غذا بهار که بر انبیا کفر
 دارد شده مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و انبیا که بعد از ایشان بودند و خدا همواره سستی برای بندگان خود ای قوم من ترسم
 بر شما از عذاب روز قیامت در یک روز محشر که در اینده بسوی جهنم در شمار از عذاب خدا نگاه دارند باشد ای قوم من بکشید
 سبین را ایستاد من کرم انداخته را بعد معینم تحقیق که ما امید هست کسیکه بر خدا افترا میدویس آن حیایان آزان
 سعادت مند قریب گردیده و او را از عذاب او را دشنام دادند ثم قال السلا مر علیک با بن رسول الله صلی
 علیک و علی اهل بیتک و جمع بیننا و بینک فی حنة قال علیه السلام آمین آمین ثم استقدم فقال
 قتالا مثل ید الخنزیر علیه فقتلوه رضی الله عنه بعد از آن خطه گفت السلام علیک ای فرزند رسول خدا صدوت
 خدا بر تو باد و بر اهل بیت تو و جمع کند میان ما و میان تو و بهشت حضرت علیه السلام و التخت گفت آمین امین
 قبول کن بعد از آن سعادت مند خود را بر فوج مخالف زد و در مای حرب غوطه خورده جهاد و سنال بسیار کرد پس آن
 کا نران از هر طرف بر او هجوم آوردند و مقتول ساختند پس اسعاد تمنه سعادت شهادت فاشترک و دید و از جهالک دنیا خردا
 با حل نجات کشید و قال السید فقد مر سویا بن عمر بن الخطاب المطاع و کان شریفا کثیر الصلوة فکان یقال
 الاسد المسلم و بالغ فی الصبر علی الخطب التارال حتی سقط ید القتی و قد اظنن بالجراح فلم یزل
 کذلک و لیس به حراک حتی سمعهم یقولون قتل الحسین فقام مل و اخرج سلبنا من خفیه و جعل یقتل
 حتی قتل و سید رضی علی الهدی فرموده پس سویا عمر که بشترافت و کثرت ناز و عبودت مورد بودم در میدان
 شبر و کذا شنت پس مثل شیر دیر آزان پیدا بیان قتال و کارزار کرد در صبر بسیار بر زخم شش و سنان نمود تا آنجا از بسیار

مباحثای در میان کشکان افتاد پس در میان کشکان محسن و خلیف انما به بود آن آزان قوم عدا حفا کار خیر نسبت
 سید ابرار سید بس تکلف مذکور و کاروی اسوده خود بر آورد و پنجم باقی که داشت نهادن روز با شهید شد در فی الثابت
 خراج محی بن سلیمان زانی و هو یوم یوم حمل فقاتل راه تم خرج مر بعد که قره ابن لیس ثمره العفاری
 بن یوم حمل فقاتل حتی قتل راه و خرج بعد که بن النسر الماکی و هو یوم یوم و بقول احرا اخره الی علی شیعته
 الذمیر و الی زیاد شیعته الشیطان حمل فقاتل حتی قتل راه تم خرج عمر بن المغیر جعفی و هو یوم یوم
 حمل فقاتل حتی قتل راه و کذب منسوب است پس بن سلیم زانی بیب ممدوی بجزه امان بعمر که در آمد بعد ازین
 محله کرد و جواد و بنال نمود تا خلف سعادت پوشید و شربت سعادت نوشید بعد از آن قره بن ابی قره عفاروی قدم حسن
 و رسیدان سعادت بناده و جزیره سوزان بعد از آن محله کرد و بعد از آن به و مقاتله بسیار شد **شاه** و زنت از ساری فانی به
 بستت جاوید کشید و بعد از آن که بن النسر الماکی قدم به ان کار را کرد از دست و چهره بیکه و در بکفت و آخر جزه این است
 درون و علی شعیبان رحمان اندال زیاد پسران سیدان اند پس بر قوم مخالف محله کرد و پس جنگ کرد تا سعادت **شاه**
 بعد از آن که بن مطاع جعفی قدم میدان کار را کرد از دست و چهره بیکه و در بکفت و آخر جزه این است
 یافت و طایفه روش بر دند در صون شتانت و حالوا هم خرج حجاج بن مسروق و هو مؤذن الحسین و هو
 بعول اقدم حسب هب یا مهدی الیوم قلی جدک الی انما ایاک و الندی علنا ذلك تعرفه و جواد
 الحسن بن الرضا صلی الولیا و ذا الحاحین الفنی الکعبا و اسد الله الشهید الحیا ثم حمل فقاتل حتی قتل
 بعد از حجاج بن مسروق مؤذن حضرت امام حسین علیه السلام بای جلادت بیزم سعادت بیرون نهاد و بکفت بای
 حسین علیه السلام در حال که به این گفته و به ایت باقیه هستی امروز طاقات خرابی که در خود پیغمبر خدا را اعدا از آن پند عا
 بخشش و جو خدای مرتضی ماکرمی شناسم من او را و می بر منی بنی حسن یعنی بر کزیده و را ضعیف صفت محی الی و دوست خدا را
 بفرطیار جوان دلاور در ع پویش را و حضرت امیر حمزه شیر خدا را که زنده و سرزوق است **شاه** خراج مر بعد از این
 بقتن ده و هو یوم یوم و بقول افان زهر بن النسر اذ و ذکر بالسیف عن حسین ان حسین

احسان السبطین صین غلتوة البرائق الذییر ذاک رسول الله عزالمین اصرا بکم ولا امرای من شین باللب
 نفسی قسمت اسمین کما کون حتی نسل مائة وعشرون ما جلا فتد علیه کثیر بن عبد الله الشیبی و صحاح
 بودا او من التیمی نقتلاه فقال الحسین بحین صرع نهید ولا بعدک الله یا زهر ولعن قاتلک لعن اللہ
 منوا قرده و خاندین بعد از آن زبیر بن عین رحمہ اللہ قدم جلالت سیدان سعادت گذاشت در جبر میواند و میگفت
 که زبیر بن علی بستم و نع سکتم شمارا بشیتر شره بار از حسین بر آید کی از دو نوا سبهای رسول تعین است از اول و نیکو کار
 پر میز کار و پسندار آن رسول خداست دین شیبہ منت که بشیترهای خود نیز نم شمارا و باکی بدارم ای کاش نفس من قسمت
 کرده میشد و قسم پس جنگ که تا آنکه یکصد و بیست چارده را بدرک اسفل بار فرستاد پس کثیر بن عبد الله شیبی و جابر بن اوس
 بر این سعادت شدند مگر که بعد پس انعمان او را قتل نمودند پس که زیر تر خاک و خون غلطید و طایر روحش قاصد و خنده
 در بد حضرت امام حسین کیده اشلام فرمودند که خدا ترا از رحمت و کرامت خود دور نفراید و قاتلان ترا لعنت مثل لعنت
 کما یکر بصوت یهون و نوح مسح شذمانه حبیب **ابن مطهر الاسدی** وهو یقول انا حبیب والی مظهر
 فارس سلحجاء و حرب تسمر و ستم عند العبد الکر و لحن علی حجة و الطهر و انتقم عند الوقاع اعدا و لحن
 ادنی منکم و اصبر حقا و اخی منکم و عذر و قاتل قتالا شدیداً ثم حمل علیه رجل من بنی تمیم فطعنه
 فذهب لیقوم فضرب حسین بن بکر علی اسسه بالسیف فوقع فنزل التیمی فاجتزرا اسسه فعدا من
 الحسین علیه السلام فقال عند الله احتسب نفسي و حماة اصحابی بعد از آن حبیب بن مطهر اسدی سوار گار
 زار در آمد و او میگفت که من صمیم و پدرم مطهر است و شما وقت شمار بسیار بد رحمت ما بر شما در روز قیامت غالب
 و طاہر تر است و شما وقت دفاع و عده عذر کننده و پیمان شکننده آید و من و قاتلند زیاد از شما و بسیار صابر ام بر امر حق
 و با کینه تر بعد از شما ام در روز محشر و جنگ شد بد واقع ساخت بعد از آن مردی از قبیلہ بنی تمیم بر او حمله کرد و نیزه پس
 حسین بن بکر شمشیری بر سر او زد پس آن سعادت مند هم زمین افتاد پس تمیمی طمون از آسیب خود فرود آمد و سرش را
 برید پس حضرت امام حسین علیه السلام بر سر نفس او آمد و گفت که از صدای بر زل و بر ترا خبر ذات خود و اجر حایمان

شباب خود بخوانم و قیل بل نسله رجل یقال له مدید بن صر بل و اخذنا من خلفه فن نرسه
 فلما دخل مكة راه ابن حبيب وهو غلام من مراهق فوثب اليه فاجلجاسه وقال محمد
 واطيب القتل اثنين وستين رجلا فقتله حسين بن عبيد بن عوف اسره في عنق نرسه و بعضي كوفيه
 كذا ان سوسه معذرا مردی كه او نرسه بل ابن مریم كوفيه شهبه كه دو سر او را گرفت و بر كردن اسب خود نیت پس چون
 داخل به دست فرزند بيب كه مفلح و بالغ بوده او را دید و بر حبهت و باقتل آورد و سر وال بزرگوار خود را گرفت و خود او را
 كفت پس آن سعادت نكته شصت و دو نفر از قوم نكته نرسه نرسه داخه حسين بن سر او را قتل كرد و سر او را
 فداه كردن اسب خود نمودند و به هلال بن نافع انجلی و هو یو حننا فلم یزل بر میهمر حتى قنت مده
 نه صرب یله الوسفیه فاستله و جعله نقول ان العلامه الیهنی الیهلی دیم علی دین حسین
 و علی ان اقتل ایوم نهذا ایللی فذلک را ای مالانی علی قتل قلته عن سر او رجلا فکسر و اعصمه
 و اخذنا اسیرا نقاه الیه نضاب عنقه بعد ان مالان بن نافع کیمی پای جبره بیدان سر و گذاشت و رجز
 سخواد پس بوسه انعامت منه بسوی منافقان به ای رای انداخت و اصل جنم می سالت چون تیر او با نی
 نانا زود فاشد دست خود بنمیره شره بار برد و از میان بر گرفت و میگفت که من طفل یمنی بکلی ام دین من بر
 دین حسین و علی هست اگر کشته شوم امروز پس همین امیدماست پس همین رای من هست و کار خود ما می نمیش
 سیزده تا کسان از ان منافقان و همس بنم و رک سران خود پس بازوی او را شکست و اسیر کردند و نرسه عمر بد کرد و نو
 سرش بریدند شمر خراج شاب قتل ابی فی المعرکه کانت امه و نه فقالت له امه اخراج
 بابنی و قاتل بین مدای ابن سوسه الله فخرج مع الله الحسین هذا شاب قتل ابی لا
 فی المعرکه و لعل امه تکر خرا وجه بعد ان جوانی که پدرش در مکه که بلا بوجه شهادت رسیده بود که او را
 همراه او بود بفرم جاهد یا بیرون بناد پس ما را و از او گفت که برو ای فرزند و بسد پیش روی فرزند رسول مقبول بماند
 پس انجوان برای رحمت کج دست آمد پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که این جبهه پیش که پدرش در مکه

شد و شایسته بود که در آنجا آورده اند فقال الكتاب اعني امر مني بذلك فهو يقول اميرك
 حسين و غم الاكبر سرور و قوا البشير اللدیر علی فاطمه و الله اول فعل تعلقون له من نظر
 له طلعة مثل شمس لفظ له عراة صل بل بر صبر و فاعلی حتی نفس و جزا راه و راهی به الی عسکر
 الحسین پس انکوان صاحب کتب که ما درم ما از ای بیاد کرده است پس بندهم بیدان کارزار گذاشت و گفت سردار
 و امیر من حسین است و خدایا امیر سردار سپهر من حسین است که پیشه دندیر است علی مرتضی و فاطمه زیرا پدر و مادر او است پس
 ایام عدالت ای از شعی و نظری صورتی وارد مثل آفتاب در خشان پیشانی او مثل سه ستب چهارم تابان است
 و کارزار که تا شبید کرده اس او بریده از شکر حضرت امام حسین علیه السلام انداخت محنت امه راه سه و
 قاتل احببت ما بنی یا سر در تلی و ما دره لا علی زمر است بر اس ابها جلا فقلت و اخل
 عمود حمة و حملت الیهم و هی تقول انا نحو سیدی و صغیفه خادیه بالیه طیفه امر بکرم ضرب
 عقبه دونی فاطمة الشریفه و حضرت رجلیس فقاهتم فاضل حسین علیه السلام بصر نهاد و غایها
 پس مادر او سرور او بر دست و گشت خوش حال ای فرزند ابندای سرور دل من و ای فکلی چشم من پس سر بر خود را
 بطرف دری از لشکر مال عمر کرد انداخت ز او را و اصل جهنم ساخت و عود چینه را گرفت و در آن بیدیان جسمه کرد
 و میگفت که من پسر زن و صغیفه سردار و میسوا بی خودم کجیف دلاغر دینز مرده نیزم شمارا بضر بفاصل
 رو بروی فرزند آن فاطمه شریفه و مرد و ناگ نرا بضر عمود و اصل جهنم نمود پس حضرت امام حسین علیه السلام
 حکم کرد برای برهت بسوی خیمه زنان و در حق او دمای خیر کرد فی المناقب ثم خرج جناده بن حرف
 الا نسا رای و هو یزید بن زینر حمل و لم یزل یقاتل حتی قتل به ثم خرج من بعد عمر بن حباب
 و هو یزید بن زینر ثم خرج عبد الرحمن بن عمر و لا یزید بن زینر فقاتل حتی قتل به در کتاب مناقب
 واقع است که بعد از آن جناده بن حرت انصاری در جوانان یا بیدان کارزار گذاشت بعد از آن بعد از عمر
 بن جناده یا یزید انکی بیدان کارزار گذاشت و زجر میخواند بعد از آن علیه الرحمن بن عمره زجر خوانان

بهر که آید بقتل جواد شکر کرده اند تا در هر بیعت شهادت فایز شدند و قال محمد اسطبل و تبار علی بن ابي طالب
 الشاکرین معک شوزب مولاہ فقال یا شوزب ما فی لفظک این بیعتی است که در آن شمس اقامت حق آید
 قال ذلک انزلت بک تقدیر من بدی الی علی بن ابي طالب کما احتسب عمر کف فان هذا یوم منعی
 لنا ان نطلب منه الا اجر کل من اقل علیه فانه لا عمل بعد الیوم وانما هو الحسنات و ثمره ابوطالب گفته که
 که بعد از این بن سبیت گری آمد و همراه او شوزب غلام آزاد کرده ادب و ادب پس عابس گفت که ای شوزب چه در خاطر جاری گفت
 چه کنم بیک جواد خاتم کرنا کشته شوم عابس گفت من از تو همین گمان داشتم پس بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام برو
 و حضرت ابیطالب عهد خود را تازه کن و بیای سفر آخرت باش تا آنحضرت در حق تو دعا بخیر کند و اجر مشقت از حضرت رب العزت
 بطلبه چنانچه از برای دیگران فرموده زیرا که هر آینه این روز روز است که باید سب المعذور در تحصیل اجر آخرت سعی بنایم و هر قدر
 که تو انم در تحصیل مرصات باری جد و جبهه کنم که بعد ازین علی نخواهد بود و حساب روز جزا در پیش است مقلد به رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام و قال یا ابا عبد الله اما والله ما اصبی علی وجهه الارض قریبا ولا بعد اعتر علی ولا اقب

الی منک ولو قد مات علی ان ادفع الصیم و الفیل بشیء اعز علی من نقبسی اودی لضعف المسلم علیک
 یا ابا عبد الله اشهد الی علی هذا بیک پس عابس بقدم اسلام و یقین و ایمان بخدمت امام سومین آمد و گفت
 تا این رسول الله از پیش و بیکانه بر روی زمین نبرد من از تو عزیز تر نیست و اگر میتوانستم رفع نمانم کشتن دستم
 شقیار از تو بجز آنکه نزد من از جان عزیز تر باشد هر آینه سیکردم و بر تو سلام می کنم و ترا وداع می نمایم و ترا کواه سیکرم
 که هر طریقه حق تو و پر تو تا بتم و دین خود را مبدل بنا ختمم مضمی بالسیف نحو هم قال با بیع بر بنصیر فلما باشته
 مقلد اعرفته وقد كنت شاهدته فی المعادی و کان اسمع الناس فطقت انما الناصر هذا اصل الاسود

و هذا ابن مشیب الا یخرج الیه احد منکم فاخذ ینادی الی اهل الارجل فقال عمر بن سعید انما صلیه بالخیار
 من کل راحل بعد ازان شتر از غنای کشید و مانند شیر و بایل خلاف آورد و بیع بن تیمم گفت که من چون دیدم که اریخ
 بر بند چشمک رویش گری آید و بگریه باد در جواد وقتال حاضر بودم و شجاعترین مردم او را میداشتم پس گفتم که ایها انص

این پیشتر پیشه شیخ مت است: و این پیشتر شد بهت که بسوی شامی آمد بسا کسی اشعاب بر او در و داپس آن نامردان ترسیدند
 پس آن شیر پیشه شیخ مت و ننگ در یابی جلالت مقابل صف منافقان ایستادند و ایگرود که درین لشکر مردی بنیست یعنی هر چند
 مبارز طلبید و غیرت و مانند کسی جرئت نکرد که در مقابل او بیرون آید چون عنبرین سعد به با او دید که کسی جرئت مبارزه ادوی
 گفت او هم بسنگباران کینه فلما رای ذلك الفی درعه و مغفره ثم شد علی الناس فوالله لقد رایته یطرد اکثر من
 ماتین من الناس ثم اعطوا علیه من کل جانب فزیلت راسه فی ایدی رجال ذوی عدو
 هذا یقول انا قتله و الآخر یقول یقول انک نقال عمر بن سعید لا یخصموا هذا الم یقتله السان و احل
 حتی فرقی منهم لهذا لقول چون عالس نامردی ایش ترا مشاهده نمودن کشیدن داد خود درزه حوزرا انداخت و مانند شیرین
 باتن بر بند بران و بیاه صفتان حمد کرد و هر طرف که روی آورد زیاده از دو صد نفر از پیش او می گریختند تا آنکه آن نامردان می گنگ
 جو رو جفا بدش احسبه کردند چون از مجادله عاجز شد سرش را به تیغ کین جدا کردند پس من به او را در دست چندین کان صبا
 قوت دیدم کی بیخفت که او را من گفته ام و دیگر به میگفت که این را من گفته ام و همچنین هر یک میگفت پس عمر بن سعد گفت که شاد
 کنید که او را یکس نیشوانت کشت بچراست بید که کشته شده است تا آنکه ازین کلام رفع حضرت کرد ثم جاء علیه السلام
 عبد الله و عبد الرحمن الجفایان فقال یا ابا عبد الله السلام علیک انه حیثنا لنقل بین یدیک و نرفع
 عنک فقال «مرحبا بکما ادنوا منی فذموا و هما یکیان فقال ما یخنی احنی ما یکیکما فوالله انی لا رجوت
 تکون بعد ساعة قریری العین بعد ازان عبد الله معاری و عبد الرحمن معاری بنه مست شاه شهید آهوند و گفته است
 علیک یا ابا عبد الله بخدمت تو آمدیم که جان خود را فدای تو کنیم و شر اعدا را از تو دفع نمائیم پس حضرت فرمود که مرحبا بشما ایست
 بیایید و همیای شهادت شوی پس آن بزرگواران نزدیک آمدند و قطرات اشک حسرت از دیده بی بار به بند پس حضرت فرمود
 که ای فرزندان برادر سبب گریه چیست بجز آنکه هر آینه امید داشتیم دارم که بعد از یک ساعت دیگر دیده شمار روشن و دل شما
 باشد فقال جعلنا الله فداک و الله ما علی النفس ما تبکی و لکن تبکی علیک فوالله قد احیط بک و لا نقدر
 علی ان ننفعک فقال صلوات الله علیه جزا کما الله یا ابی احنی بوجد کما من ذلک و هو اساتکما ابا جی
 شهید

با لطف کما حسن جزاء المسفون بس که مستندند ای تو شرم ما بر حال مرد که به سنگین و سنگین بر حال آن یک کرم می بینم که می توان
به طریقی بر حافظ کرده است مستود هم نه یعنی نه سرسایم روح ستر ایشان از تو کنیم حضرت فرمود که حد اجزایه شمارا ای فرزند
یا اور با او بی آن که بر آن من در آید این غمنازی که باز آید و خود با من میکند بزرگ جزای می پرینه کاران سحر استقد ما و قال اشک
علک جاء من الله فقال علیکما السلام و رحمه الله و بركاته مفاصله حتی قتل رضى الله عنه بعد انما
وانه مع ان متدند و نعتد اشلام علیک یا بن رسول الله من عادت به آن سعادت به ان فرمودند علیکما السلام و بركاته
و بر کائنات پس قتال و کارزار نمود و سرزای خود را نشان رهنم و فرموده و اقبالات و کاره دنیوی به برداشته و شیان به شاغ طوی
ساختند بعد از حج غلام ترک کانی الحسین علیه السلام مردگان قاریا للفران تحمل یقاتل و یجرح و یهل
البحر من مایه و ضایبی و سطبی و الجوس سبسی و قلی نسلی اذا حسای میمی غلی بسوس الحاسد البطل
بعد از آن مقام ترکی حضرت امام حسین علیه السلام فرموده فرای بود و رو بیدان کارزار نموده پس آن سعادت مندر مشول مقام
و کارزار شد و در هر سجده و می گفت که دریا از حدت طین نیزه از ضرب سینه من گرم میشود و ما این آسمان در زمین از شرم
من بر می شود و قیامه شمشیر زار خود را از غل و تکیه می کند دل حاسد نکانت و زهره خال عتاب میشود فقطل جماعه و سطر
صریحاً بنجر الحسین هم فکی و وضع حله علی حله ففتح عینه ذی الحسین علیه السلام فتبسم ثم صام
لی ربه یعنی الله عنه پس جماعتی را و هسل چشم نمود بعد از آن زخمی شده بر زمین افتاد پس حضرت امام حسین علیه السلام
بر بالین او آمد و روی مبارک خود را بر روی او گذاشت اوقت چشمها را و اگر پس حضرت امام حسین علیه السلام را با بالین
خود دید و تبسم کرد بعد از آن بر حمت الهی برست و بسیر سواد و شهیدان گشت حد از و راهی و خور سندی او در تبسم بر بیخ زبانه
شده و قاهر فرید بن غایا و تبسمه شایسته اسهم و کار جگله مایه سهم قال الحسین اللهم ربنا
یا جعل قوا به الجنة حملوا علیه فقلوا بعد ان یزید بن زیاد بن شترام متوجه قتال منافقان شد و پشت تیر
گذاشت بسوی آن منافقان اندر حمت و بر تبر که آن سعادت مندی انداخت حضرت علیه السلام و التجت سیفر نمود که خداوند
ببر او را پشت از ایشان کن و بیرون آن پشت با و عطا کن پس قوم بخار کفار بر و حمله کردند و او را شهید نمودند و قال ابن

وحدث مهمان مولانا کاهل قاضی شہدت کر بلا مع الحسین علیہ السلام فرات برجلان قتال
قتالاً سدیداً لا یحفل علی قوم الا کشفهم ثم یرجع الی الحسین علیہ السلام یرجع ویرجع ویرجع
واین خاک گفت کہ در آن آزا کرده ابن کابل نقل کرده گفت ہر آن کہ من در میدان کردنا حضرت امام حسین علیہ السلام
بودم پس ہر دی را دیدم کہ مقاتل شد پدید میگرد و بر قوم حسد می نمود مگر جمیت انہا را متفرق بسا حسب و با معنی را بفرنگ
بنام بی از آنست بعد از آن کہ دست عدت سپید افامس آل عباس علیہم التحیت دانستہ است ہمہ بود و رجب سوزانہ و گفت
الشر ہدیت الرشدا لقی احمد فی الخیسة الفردوس و من یصلوا بعد فضل من ہذا انقوا ابوہم و النہض
و فضل الحسن علی فاعرضہ عامر بن لہثیل احدی الایات من علیہ فقتلہ و اجتزاع سہ و کان ابوہما
و ہذا منہج کثیر الصلو و خروج بریدین مهاجر فضل حسدہ من اصحاب عمر بالنسب ثارت ادعا
ای نفس کہ بر شد و صلاح رسیدی ملاقات میکنی حضرت پیغمبر خدا را در فردوس سرین و با قلابی مدارج نابرستی پس
بعضی بر سبند کہ این گیت پس گفتن کہ این ابو سعید و نشی است و بعضی گویند کہ نشی است پس عامر بن ہشتم کی از فرزندان
از قبیل ثقیف بر سر را پیش آمد و آن سعادت مند را قتل کرده سرش را برید و این ابو سعید و از ہمدردان دعا بدین بودہ نماز
شب مواظبت داشت و نوافل بسیار بجا می آورد و نیز بدین مهاجر در میدان کارزار گذشت پس پنج کس را از اصحاب سرگرد
نشانی تیرگی خود ساخت و بر خاک ہلاک انداخت و صبا مع الحسین و ہو یقول انما یزید و ابی مهاجر کانی
لیت یحفل جا و ہا با تا ابی الحسین فاصروا لایر معبدتارک و طاہر کارن میکنی الی با لشعانی
بہدیلہ مرکنی کہ بہ نہ رکاب سعادت حضرت امام حسین علیہ السلام شد و می گفت من بیزیم پدیدم مهاجر است
گویم من شرمم کہ گویم و آفتابم پروردگار من با عانت حضرت امام حسین علیہ السلام آمدہ ام و سرحد بدینا
کہ اشہد ہم و پدیدم کنی بالوا شعثا و از قوم نی ندید از قبیلہ کمنہ بودہ است قال و جاء رجل فقال ابن الحسین
فقال ہا انا اذا قال البشر بالتار تردها الساعة قال بشر یرب رحیم و شفیع مطاع مریت
قال اما محمد بر اشعت قال اللهم ان ین کان ہذا عبدک کا ذقنا نخذلہ الی النامہ و اجعلہ الیوم یوم

لا صحابه گفت و مردی آمد پس گفت که حسین کجاست پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که من اینجا ام انعمون گفتند
 بشارت باد ترا باشن جنم که دارد میشود بسوی آن ایک حضرت عید السلام در تحت فرود که بشارت بی باسم ملاقات
 پروردگار بسیار بخشاینده و زیارت رسول مقبول که شفاعت کننده عاصیان و مطاع عاصیان است تو کیستی انعمون گفت
 که من بن اتممت ام حضرت فرمود که خداوند اگر این بنده تو کاذب و در فکر باشد پس او را العذاب خود مبتلا کن و او را
 باعث دگران گردان نما هو الا ان شی عنان فرسده فرمای و بنت را جلد فی الوکاب نصرت به
 حتی نطعه و دفعت مذاکره فی الا فوالله لقد عجت من سرعه دعایه پس بجز نطعت که آن
 عدون عنان سپ خود را منعطف ساخت پس آن سپ او را بر زمین انداخت و یکپای او را رکاب تلخت بود پس پیش
 رویدن آغاز کرد او را بر زمین میکشید تا آنکه بدن او گرد آید و عضو تناسل و اسمن او جدا شد از زمین افتاد پس جدا
 سو کند هر آینه من عجب کردم از سرعت استجابت دعای اکفرت ثم جاء اخر فقال ابن الحسین فقال انا
 قال بشر بالناس قال برب رحیم و شفیع مطاع مراتب قال انا شمر بن ذی الجوشن قال الحسن
 علیه السلام مر الله کبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله کان کلبا القح بلغ دماء اهلبتی و قال
 الحسین علیه السلام مرایت کان کلابا سهمتی و کان بینها کلبا القح اشد هم علی و هو انت و کان
 ابرص بعد ازان مردی دیگر آمد پس پرسید که من کجا هست پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بدامن اینجا ام
 انعمون گفت که بشارت باد ترا باشن جنم حضرت فرمود که بلکه بشارت ملاقات پروردگار بسیار بخشاینده و زیارت
 رسول فتنه و شفیع و مطاع خلق است تو کیستی انعمون گفت که من شمر بن ذی الجوشن ام حضرت عید استبدا خامس
 آل عباس علیه التحیت و انما گفت الله اکبر رسول هذا فرموده که بی منیم سکی ابلق را که خون ابلیت مایموزد و حضرت فرمود
 که در خواب دیدم که گویا سکه های چند مرا می درند و دران میان سکی ابلق بود که زیاده از دیگران بر من حمل نموده و آن تو
 و انعمون بر من بود و نقل عن النعمانی انه قیل للرضا علیه السلام که مرتاخر الوردی فاند گو
 منام رسول الله صلی الله علیه و آله فکان البش و یل بعد ستین سنه و از ترندی منقول است که از حضرت

امام حضرت عباس (ع) علیه السلام کسی پرسید که خواب چه تعداد خیر میکند یعنی اشراق بعد چند سال ظاهر میشود و پس حضرت فرمود
 هفتاد و سه هزار که کردی تا و بی و هجرت آن بعد شصت سال واقع شد و بعد مرسیف ابن ابی الحرات بن
 سیراج و مالک بن مهران الله بن سیراج الحارث بن لطن مر عبدان امام الحسن علیه السلام فقال
 عليك السلام يا بن رسول الله فقال وعليكما السلام ثم فابلا حتى قتلا صنوان الله عليهما
 و سيف بن ابی الحارث بن سیراج و مالک بن عبد الله بن سیراج خدمت حضرت امام حسین علیه السلام آمدند پس گفتند که بر تو سلام
 دور و دهنه ابادای فرزند رسول خدا و از جواب سلام سر فرزند شد بعد از آن رو بفرج مخالف نمودند و جنگ کردند تا شهادت
 شهادت از جام سعادت نوشیدند حق جل و علاز اینان راهی و خورسند باد و شریکان با آل محمد کن و فقتل اصحاب
 علیه السلام عن اخرهم صنوان الله عليهم قد لقوا جبال الحد مد مع كوفهم اقل العدل ^{ستقبلوا}
 السيوف و السهام و الرماح بصدورهم و وجوههم حتى سخنوا بالجر اح پس تمام اصحاب انصار
 فرزند حمید که او و جگر گوشه رسول مختار بود در شهادت رسیدند و بجز رحمت الهی وارد گردیدند و کویهای امینی نبودند
 یا آنکه بنیت نیک بودند شمشیر نیزه و تیر را برود سینه عزیزی گرفتند تا آنکه از کثرت زخم از کار ماندند و نام نمک و در اطراف
 دنوای عام رساندند و کافران و اعرصون الامان و الاموال دیگر صون علی تکره دنوای انصار هم
 یابون و یقولون لا عد لنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله ان نقتل الحسين ^{بما}
 عین نظراف و حال آن بود که اصحاب سعادت انتساب حضرت علیه السلام و ائمتهم انان و اموال و دره پیشه نه
 و بزرگ حضرت امام حسین و شرک جاد تر عیب و تکره لیس کرده پیشه نه و انها انکار میکردند و می گفتند چه عذر کنیم که گرام
 جواب دیم رسول خدا را اگر سید اشهد پیش نظر ما شبیه کرده شود و ما با عانتش نپروایم و جان خود را بر قسم
 ان حضرت علیه السلام و ائمتهم نشار سازیم و ما احقهم بهذا قوم اذا نودوا لدفع صلیة و الخیل
 من مع عس و مکرو و بسوا القلوب علی الروع و اقبلوا بتمافتون الی ذهاب
 الالفن و چه بسیار استحق و سزا دارند آنها باین که این ابیات در حق شان کردی چون مذکور شدند برای

دفع افات و صدقات در جانب جمعیت سواران لشکر خالف از حد شتر و کشته با دکان فوج منان از سینه را در
 نبرد در چهار بالای و در عبا کرده با نهایت جلالت و بغایت اشتیاق میباید قدم در میدان کارزار گذاشته
 ای در پی بر ای جان شکاری با نهایت رعب و ترس و انقباض لشکر شجاع و اثر سنان شمشیر لعل خوار و انگیزه نوز و حاکم بکل فضل
 و قلم و افضل القهرجات و بلغوا اکمل القهرجات و الرضوان که آینه نایب زنده بخیر و سیکور و کج کرده
 بر فضل و بزرگی را در حاصل کرده بجهت من و بجات بیست و غیره در راه در سینه نه کاهترین حدیرا که بدانی نغز و در سینه
 کار سازی مینا زنده کرده می شود و لیطهر مس . سلام این شهر انبوب المقتولین عن اصحاب الحسن علیه السلام
 فی الحملة الا ولی نلته اربعون رجلا و شرا نهم من موالی الحسین و اثنان من موالی امیر المومنین صلوات
 الله علیه و از کلام این شهر اشو حسین ظاهر شد و ذکر از اصحاب حضرت امام حسن علیه السلام در عوادل و بیل و سه سن و در سینه
 سینه در راه و از آنکه در ای حضرت امام حسین علیه السلام بودند و کس آن کرده امیر المومنین علی مرتضی صلوات الله علیه
 منما لم یبق مع الحسین الا اهل بینه همه دل در دلد اوجه الحسین و احواله و اولاد و اولاد
 عقیل اجتمعوا لودع بعضهم بعضا و عزوا علی خرب فاول من تقه و اهل بیت علی بن ابی طالب
 و کتی ابوالحسن را مه لبلی بنت ابی قریه عروه اب مسعود التقی و چون بغیر اجمیت رسالت و خورشان و اقله
 کرام آن امام عالی مقام کسی از یار و انصاران مقتدای ابرار نماند اجمیت داد داد اجماد حضرت داد داد برادر او حضرت
 امام حسن و برادران او و اولاد حضرت جعفر طیار و اولاد عقیل علیه السلام جمع شدند و یکدیگر را و اداع کردند و عازم حرب شدند
 پس اول کسیکه از اجمیت انحضرت ابک میدان نمود علی بن الحسین علیه السلام بود و کتبت ان امام زاده ابوالحسن
 ادیلی دختر ابوقریه فرزند عروه فرزند مسعود ثقی است و له بو میل نعمان و عشره سنه او تسع عشره سنه
 و کان من اصبح الناس رجها . حصنهم خلفا فاستاذن اباها فی القتال فاذن له ثم نظرا الی المنظره
 السرمه و اراخی عینه و کت و مانع سبانه نحو السحام و در الوقت از من سر برفش بجهت سال یا نوزده سال
 گذشته بود و در من و جمال از بکنان متناز و در کارم اخلاق از عالمیان سر فراز پس از دالد برادر خود و ستوری جهاد

دگر را خواست پس حضرت او را اذن بجاودادند بعد از آن بقریاس و حضرت بسوی آتش برآید عالی تبار نظر کرد
 و بی اختیار باز به ای حق من مزدور یافتند و گریستند و خسته تنه استجادات را بجا می آسمان بند کرد و قال اللهم
 شغل علی هؤلاء القوم ذمما ذمیر الهمم غلاما سبه الناس خلفا و خلفا و منطما برسولك كذا استقام
 ای خلیف در امر عالمی و جبهه خدای تو گواه باش برین گروه تقاضاست پزوه که فرزند رسالت و شبیه ترین مردم
 در سیرت و صورت و گفتار با کفایت بسوی ایشان می رود هرگاه ما سناق لغای بنبر تو می شایم بسوی جمال او نظر میکنم
 اللهم منعمهم بركات الارض و نورههم تضارها و منزههم من الزلزال و اجعلهم طرايق قلک و اولادهم
 بد افعالهم در عوالمی و فاشهم و اعلمنا اننا لنكون حذرنا بر کتباتی زمین را از ایشان بردارد و ما را زین
 توبه سزاوار است و اذن پریشانی سخت منتشر و پیراننده گردان و اینها را در شکنجه عذاب و غضب خود بخش و باره پاره کن
 و غضب خود بپوشان و اذن را از زمره کافران و منافقان گردان و دالیان و عالمان را از ایشان راضی گردان که
 بآیات آن را طلب کردند تا اعانت و یاری کنند چون رسیدیم بر ما ستم انکار کردند و در پی قتل و خونریزی گشتند
 اللهم اح الحسین علیه السلام بعهد محمد مالك نضع الله رحمتك و الا با بارك الله لك في امرك
 و سلط عليك من يدك بعدی علی فراشك كما نطمت رحمتی و لم تحفظ قرابتی رسول الله پس حضرت
 امام حسین علیه السلام بر سر محمد در باد بآنگ زد که چه سخوی از ما ای بدترین بی قیاس در هم ترا قطع کند و هیچ کاره بر تو
 مبارک گرداند و چه از من بوسه بگذراند کسی را که ترا در میان جنت خواب زد که چنانکه در هم ترا قطع کردی و ذابت
 حضرت رسالت را در حق من دعایت بودی ثمر نفع الحسین علیه السلام صوته و تنی ان الله اصطفى ادم
 و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین و نریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم
 شریف محمد بن الحسین علی القوم وهو یقول انا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و بیت الله اول
 بالنبی الطاهر بالقرح حتی پیشنی و اضربکم بالسیف احمی عن انک ضارب غلام هاشمی عزیزی در امام
 لا اظلم فینا من النبی بعد از آن باوازه اینده ای ما که در شان اجمیت رسالت مازل شده است تلامذاتش نمود و محمدش

این است که بر آن بنده خدا بر کتبه دست و بزرگی بخشید از موقوفه و آن ابراهیم و آل حسین را بر جمله عالم و بر کتبه او تلاوت شد
 معنی این از بعضی روایات است بعد از آن است که ناچار امام زاده عالی مرتبت را منته خورشید تابان از افاق سید الشهدا
 عرصه ببرد و آن حال مبارک خود منور گردانید و مثل تیر و عینال بر آن دو باد سبزه تان حمله نمود و این اشعار در رجز میفرمود که من
 علی فرزند حسین بن علی امیر منم خانه کعبه اول امیر منم سرسندان نینزه خود را در سینه شما محلام و ضر و میرم تا منطف شود
 و شمارا بشمشیر خود جوانان منی تا ششم منغم و از بد رو دو ر میگویم کجا سینه حکم نخواهد کرد در باره ما و والد الزنا ابن ولد الزنا
 فقاتل فتالاش بد و قتل جمعا کثیرا حتی صبح الناس من سنده قتاله و روی انه قتل علی عظمه
 مائیه و عشرين رجلا پس مقلده شد و کار بسیار کرد و جمعا کثیرا را از با و آورد تا فوج مخالف از شدت کارزار بسیار
 غالب و قاتر رسان و لرزان شدند و فریاد نمودند و نسبت به آن خورشید باج بهمت و در و در بنوت و رسالت ما وجود
 تشکی بخصه و دست نگران منافقان طمعه شمشیر شمار خود کرده اند و روح کس اینها را ابدار البوار رسانید شمر حاجع ال
 اسید و قد اصابته جراحات کثیره فقال یا امة العطنی قد قتلنی و قتل الحدید اجدنی منی
 الی شریقه ماء سبیل القوی بها علی الا عداء بعد از آن مراجعت بخدمت والد بزرگوار و پدر نامدار خود نمود
 در حالیکه زخمی بسیار کرده بود پس عرض کرد که ای پدر بزرگوار من تشکی مرا هلاک کرده و گران رزق مرا رنجاسیده پس اگر شریقه
 ابی بی و ما را از دشمنان بر آورم منی الحسین و قال و اعرفناک یا بنی من این اقی بالما ع قال یا بنی
 یض علی محمد و علی علی ابن ایطالب علی ان تل عوهم فلا حیوک و نستغیت بهم فلا عشتوک یا بنی هات
 سائک فلحن بلسانه فمصه و دفع الیه حانمه و قال مسکه فمک و ارجع الی قتال عدوک فانی ارجوانک لا تنسی
 حتی یسک جلدک بکاسه لاولی شریقه لا نظما و بعد ها ابد استماع این سخن فرزند ساقی گوشه دگمت جگر حضرت خیر البشر بر خود
 یکدیگر از چشمه چشم و دست دگمت افسوس است ای فرزند گرامی ای کجا اورم و فرمود ای فرزند شوکت بر محمد مصطفی و بر علی بن ابیطالب و بر حسین بن علی
 بصر کمانی و بجهت لرزیدن سینه نای بر بادت نرسیده ای فرزند گرامی زبان خود را بیرون آر پس حضرت زبان او را در دهن خود گرفت و یکدیگر گفتند
 گفت جگر خود را در فرمود که من از دهن خود بگردانم و یکدیگر گفتند سنجان بشو که درین روزی از دست جگر خود از حوض گوشه آب حیا می نوشد چنان بشو که ای ابی